

## گزنفن در « بازگشت »

-۲-

پس از این مقدمات مسئله ارزش گزنفن در تاریخ هخامنشی که در آغاز  
**ارزش تاریخی کتاب** این مقاله طرح شده بود روشن میشود و خلاصه اش آن است که گزنفن با  
آنکه معاصر هخامنشیان است اطلاعات تاریخی نوشته های او راجع باین  
موضوع اولاً کم است و ثانیاً بدون تطبیق با سایر مدارک و منابع قابل اطمینان و مفید یقین نیست .  
ولیکن کتاب بازگشت ارزش تاریخی دیگری دارد که بجای خود بسیار مهم است و آن تصویر کلی ایست  
که از وضع اجتماعی آن عصر برای ما مجسم میکند ، منظره دوهزار و چهارصدسال پیش قسمتی از  
جهان که یکسرش یونان و یکسرش ایران است . در سرزمینهای گوناگون و پهناوری که میان این  
دو حد واقع است جماعتی از مردم از تیره های مختلف و بانامهای مختلف بحالت عشیره بی زندگانی  
میکند ، حکومتها خانگانی است ، در این سوی یکی از این حکومتهای فؤدالی است که بیایه امپراتوری  
توسعه یافته است ، در آن سوی جامعه یونانی است که نسبت به جامعه های معاصر خود صورت تحول یافته تری  
پیدا کرده است ، کاروکاسبی این حکومتها تقریباً فقط جنگ است ، جنگ تنها رابطه بین المللی است ،  
تاخت و تازوچپاول اقوام ضعیف بدست قویتران بک امر معمولی و « مطابق پروتوکل » محسوب میشود .  
در چنین دنیایی میان دوخانزاده ایرانی بر سر تخت بدر نزاع میشود ، پسر کوچکتر که والی آسیای  
صغیر است هوس میکند که پسر بزرگتر را که متصرف پادشاهی است از تخت فرو بکشد ، شروع بجمع  
آوری لشکر میکند ، در آمدی که از قلمرو حکمرانی خود دارد برای خرج این کار کافی است بعلاوه  
در سر راه هم آبادیهای فراوان هست . پس ما لشکری که ده هزار آنرا فقط مزدورهای یونانی  
تشکیل میدادند کورش از ساحل آسیای صغیر بقصد ایران روانه میشود ، در نزدیکی بابل جنگ  
دره میگردد ، در نخستین زد و خورد کورش کشته میشود و لشکرش شکست میخورد . فرماندهان لشکر  
یونانی به تله دشمن میافتند و هلاک میشوند و وضع یونانها بسیار خطرناک میشود ولی مهم این است  
که یونانها خود را نمیبازند و سرداران دیگری برای خود انتخاب میکنند سپس آماده مقاومت با  
هر مشکلی بقصد بازگشت به یونان براه میافتند . در بازگشت راه دیگری یعنی غیر از راهی که آمده  
بودند پیش میگیرند ، این راه سخت و دراز است اما این خوبی را دارد که از قلمرو شاه ایران خارج  
است بعلاوه از آبادیها و دهات میگردد و « وسایل تأمین احتیاجات لشکر » در سر راه موجود است .  
لشکر با انضباط تمام حرکت میکند و در مسیر خود هر چه مییابد بیاعتنا قتل و غارت و سوختن نمیگیرد .  
ساکنان دهات که بردگان و رعایای خانها هستند غالباً از مقابل این سیل مصیبت فرار میکنند و  
بعضی هم مقاومت مذبحوحانه بی نشان میدهند ولی همه جا فتح با یونیهاست ، قابل ملاحظه است که در  
رسیدن بلب دریا انضباط این لشکر دموکراتیک یکباره گسیخته میشود ، بعضی میل دارند که هر چه  
زودتر بخانه خود برسند ، بعضی دیگر هنوز غنیمت را کافی نمیدانند و حاضر نیستند که با « دست خالی »  
بخانه بروند و بعضی هم فکر میکنند که از بخانه رفتن چه سود و هنوز خادنه و ماجرا میخواهند . در این  
میان گزنفن هم که اکنون جزء سرداران لشکر است فکری دارد ، میخواهد اگر بتواند با این لشکر

تقطعی را در کنار دریای سیاه اشغال کند و چنانکه معمول یونانها بوده مستعمر می‌سازد. در کشورهای اطراف خانهای هستند که آنهاهم اندیشه میکنند که از این لشکر آماده برای کسب و کار خود یعنی تاخت و تاز استفاده کنند و بقصد خرید لشکر با سرداران وارد مذاکره میشوند. «سوتز» امپراتور آکیه یکی از سران را با دادن اسبی راضی میکند و دیگری را با بخشیدن کنبز کمی، بدینگونه لشکر منحل و پراکنده میشود و کتاب هم که موضوعش دیگر از میان رفته است پایان میرسد.

واقعه «بازگشت» مسلماً یکی از وقایع مهم تاریخ قدیم است که مردم آن روزگار همیشه با چشم شگفتی و حس تعظیم بدان مینگریسته‌اند.

**حقایق درباره بازگشت**

دومورخ یونانی قدیم پلیب و پلوتارک تأثیر این حادثه را در تاریخ ایران آن زمان بسیار خوب حساب کرده‌اند. میگویند: بازگشت این یک مشت مردم از «دم در قصر شاه» چنانکه خودشان میگفتند تا یونان بدون آنکه مانعی جلوشان را بیند عقیده می‌را که یونهای آن زمان راجع به عظمت شاه ایران و شکست ناپذیری او داشتند متزلزل کرد و لشکر کشای یونان فتح ایران را ممکن شمردند و بهوس آن افتادند بهمین جهت کمی پس از آن واقعه آرمزیلاس پادشاه اسپارت بقصد ایران لشکر کشید و تا قلب کشور فریگیه هم رفت و شاید بروی آثار قدم بازگشتگان هنوز جلوتر میرفت منتهی پول ایران بیونان رسید و با ایجاد تفرقه و اختلاف کار آرمزیلاس را خراب کرد. چندی بعد اسکندر همان راه را پیش گرفت ولی فاتح مقدونی از سرگذشت آرمزیلاس درس عبرت گرفته بود و تا از داخله یونان اطمینان نیافت باین کار نپرداخت و باین جهت بمقصود رسید و کامیاب شد.

اینها درست است اما عوام آن روزگار در باره لشکر بازگشت قضاوتهای عامیانه داشتند و برای این لشکریان مزدور عظمت و افتخار وطن پرستی بسیاری قائل بودند که با تاریخ وفق نمیدهد. از فضائل کتاب گزنفن همین است که حقایق راجع باین لشکر آشکار میکند که همه از مشهودات خود اوست و قرائن و امارات نیز صحت آنرا تأیید میکند.

بشاهدت گزنفن این سپاهیان مردمی بوده‌اند هر دستی از شهرهای مختلف یونان که دسته دسته زیر فرمان صاحبجمعی گرد آمده بودند، هر دسته‌ی جز صاحب جمع خود کسی را نمیشناخت و بفرمان کسی جز او گوش نمیداد. عده‌ی از این فرماندهان کسانی بودند که بجرم شرارت از شهر خود تبعید شده بودند. میان دسته‌ها بعلت حسد و طمع نزاعها واقع میشد. گاهی افراد سرداران را هم مورد توهین و تهدید قرار میدادند و سنگ بر سرشان پرتاب میکردند. اتفاق میافتاد که دسته‌ی از فرمانده خود رومیگرداندند و بفرمانده دیگری می‌پیوستند و اولی جز سکوت چاره‌ی نداشت. سردارها نیز از حسد ورزیدن بیکدیگر غفلت نداشتند مثلاً سوتریداس که پیاده با اردو میرفت بر گزنفن که اسبی از خود داشت خشمگین شده بود و کم مانده بود که کارشان بزدو خورد بکشد. اداره کردن چنین لشکری البته دشوار بود و گاهی باعث نومیدی و دلسردی فرماندهان بزرگ میشد و هر لحظه بیم آن میرفت که شیرازه لشکر گسیخته شود.

تصویرهای کوچک و زنده‌یی که مورخ گاهی از افراد لشکر نقش کرده بسیار خواندنی و آموزنده است. مثلاً مشت زنی است جزء لشکر بنام «بویسکوس» که روزهمه روز جنجال دارد برای آنکه اسلحه خود را نمیخواهد بدوش بکشد بیهانه آنکه بیمار است اما همین شخص شهابراهنی ولخت کردن اشخاص مشغول است، گزنفن هنگامیکه راجع باین شخص با همراهان خود صحبت میکند مضمون شیرینی دارد؛ باید با این شخص عکس آنچه با سگها میکنند عمل کنید، سگهای بد هنجار را روز می‌بندند و شب

میگشایند اما این شخص را باید روزگشود و شب بست . (۲)

در این انبوه مردم هردستی که حتی از غلامان گوش بریده هم در آن پیدا میشود ، غیرتمندانی که فداکاری و جانبازی میکنند و بی غیرتهایی که در سختیها میگریزند هر دو یافت میشوند . اشخاصی هم هستند خنده دار ، آریستاس مردی پر خور ، تیماسیون عاشق جام قشنگ و فرش زیبا و دارندهٔ مجموعه‌یی از این دو کالا که در طی غارتها بدست آورده است ، سیلانوس فالین دارای سه هزار داریک ( سکهٔ طلای ایرانی ) پول نقد که برای حفظ آن بخود رنجه میبدهد ، سر بازی از اهل رودس که در کار باد کردن مشکها برای عبور دادن مردم از آب مهارتی دارد و از این عمل پولی میگیرد ، سر باز دیگری که زخمی شده ما را با قاطر خود حمل میکند و در بین راه برای سبک کردن بار خود میخواهد آنها را زنده زنده بخاک کند . برای دلخوشی سر بازان عده‌یی از زنهاي باصطلاح یونانی « رفیقه » ( ترجمه کلمهٔ hetaire ) با اردو همراه بوده‌اند . در یکی از مواقع سخت سر بازان را می بینیم که پس از قربانی سرود پشان میخوانند و نمرهٔ جنگ میکشند در حالیکه رفیقه‌ها هم دسته جمعی زوزه و هلهله سر داده‌اند و منظرهٔ زنهاي اعراب را بیاد میآورد که در لشکرها همین کارها را داشتند . جای دیگر رقا صه است مال یکی از لشکریان که در محفلی میخوارگان را بنشاط میآورد . خود کورش را نیز مورخ نشان میدهد که رفیقه‌هایی همراه داشته که در ساقهٔ لشکر در اربابهایی حرکت میکردند ، یکی از آنها زن امیر کیلیکیه است که هنگام عبور کورش از آن کشور خود را بکورش رساند ، بود . و ظاهراً با موافقت و رضای شوهرش . و این رفیقهٔ شوهر دار بر سایر رفیقه‌ها ترجیحی داشت از آن جهت که پول زیادی هم برای کورش هدیه آورده بود . اگر در کتاب گزنفن سخن از بچه‌بازهای لشکر نیز آمده است تعجب نباید کرد چه یونانیها از صحبت از این موضوع خجلتی نداشتند حتی افلاطن حکیم هم از طرح این سخن در کتابهای خود تعاشی ندارد و مخصوصاً در کتاب « بزم » تئوری عجیبی راجع باین موضوع دارد که برای ما خوانندگان امروز زنده محسوب میشود .

ظاهر آن است که سران این لشکر فرقی با نفرات نداشته‌اند . سه تن از سرداران را میبینیم که بجرم خیانت در اموالیکه بد آنها سپرده شده است مورد بازخواست قرار میگیرند و بجرایم سنگین محکوم میشوند . سردار دیگری را می بینیم که بک کشتی را با جاش میدزدد و میریزد و بیش از این دیدیم که چگونه دوسردار با گرفتن اسبی و کتیز کی لشکر را بخان تراکیه فروختند .

تنها چیزی که این انبوه مردم هردستی را بدور هم گرد آورده بود طمع سود بود . جنگهای داخلی یونان مدتی بود که تمام شده بود و گروه زیادی که جنگ تنها وسیلهٔ معاششان بود بیکار مانده بودند لاجرم بقضای کورش بیدرتنگ بدو اوج شدند . وعده‌های کورش این جمعیت را با همهٔ ترس و لرزیکه در آغاز از مواجعهٔ با لشکر پادشاه ایران داشتند تا بابل کشاند ، پس از کشته شدن کورش در بابل علاوه بر آنکه آرزوی آن سود سرشار بوج شده بود جان حضرات نیز در معرض خطر قرار گرفت و شاید اگر زمامداران ایران در تعقیب اینها یافشاری کرده بودند و بآن زودی رهاشان نمیکردند ممکن بود که همشان در بیابانهای بین النهرین نطفه بشوند . احساس این خطر صفوف جمعیت را فشرده تر ساخت و کار فرماندهان را بسیار آسان کرد . این مردم بیشتر شان عامی بودند و مانند همهٔ عوام آن زمان بع بی و گوسفند منش ، از تذکر قصه‌های پهلوانان همری و یا گفتار فالین ها گرم میشدند . گاهی با کلمه‌یی بر میآشفتنند و پس با خطابه‌یی نرم میشدند و اگر هم خطیب خود برخلاف گفتهٔ خود عمل میکرد آنها اصلاً متوجه نمیشدند . این بود که در مواقع خطر از کوشش و یافشاری و حتی از فداکاری دریغ

نمیکردند متلاً برای عبور از يك گردنه خطرناك كه پيش آهنگ داوطلب لازم شده بود يكباره دوهزارتن خودشان را عرضه كردند. (۱)

خوشبختی این لشکر آن بود که اولاً لشکر پادشاه ایران در تعقیب آنها لاقیدی بخرج داد و ثانیاً در طی راه بازگشت سرکارشان هم‌جا با طوایف و اقوام پراکنده می‌بود که تاب مقاومت با آنها نداشتند مخصوصاً از آن جهت که بقدر آنها مسلح یا ساخته جنگ و ستیز نبودند و مردمی غالباً زارع و چوپان بودند. در نتیجه این غلبه‌های بیابانی در ذهن این یونانیها مسلم شده بود که آنها برتر از همه مردم هستند و بدین جهت غارت اموال دیگران را حق مسلم خود میدانستند و از آنها چه توقع که امروز هم جهانگشایان چنین می‌بیندارند. حتی خود گزنفن هم با وجود دقت نظر و نازک‌اندیشی می‌گفت که دارد از این عیب معاف نبوده است. در ارمنستان دهی را غارت کرده‌اند و اینک مشغول چریدن هستند، گزنفن از اینکه رئیس ده را بر سر میز خود دعوت کرده است قطع دارد که او را غرق افتخار ساخته و واقع آن است که میخواهد از او استفاده راهنمایی کند، باو وعده میدهد که اگر او را در دست نشان بدهد خانه‌اش را از خواریبار (البته از خواریبار غارتی) پر خواهند کرد و بفرزندانش هم دست نخواهند زد. با وجود این پسر زیبايش را بعنوان گرو میگیرند، در راه رئیس را بجرم آنکه لشکر را ازدهات عبور نداده کتک میزنند، پیرمرد شباهنگام میگریزد اما پسرش را بان مرد بچه‌باز که عاشق دلدادۀ پسر شده بود میبخشند. در این ماجرا گزنفن از رفتار فرمانده که باعث فرار دهیان شده و در نتیجه فایده‌می‌آورد از لشکر فوت شده است ناراضی است. اساس سود است و بس و برای سود هر عمل قساوت آمیزی مجاز است. اسیری از نشان دادن راه امتناع دارد میکشندش تا رقیفش را بترسانند. نه تنها نسبت بمغلوبین بلکه نسبت بکسان خود هم تأثر و عاطفه ندارند. در برهه‌های ارمنستان نفراتی را که دست و پاشان یخ زده است بدون کمترین تأثیری میگذارند و میروند.

این است حال و وضع حقیقی این لشکر که مردم روزگاری بعد گل‌های افتخار بر خاطرۀ آنها تثار میکرده‌اند؛ ولی فراموش نباید کرد که این معایب منحصر بیونانیها نبوده است، لشکر کشی و جنگ هم‌جا و همه وقت این ستمکارها را با خود داشته است. امروز هم لشکرهای مهاجم رفتارشان با مردم مغلوب و کشورهای تحت اشغال اگر بدتر از این نباشد بهتر نیست و مسلماً بدتر است و نمونه آن جنگ‌های کره که هم اکنون جلوششم مردم قرن بیستم در جریان است. جنگ طلبان قدیم هیچوقت بقدر امروزها هنر قتل و غارت نداشته‌اند و زبان تفاخرشان هم این قدر دراز نبوده است که امروز هست. از خوشبختی تاریخ آنکه با این لشکر یونانی مردی همراه بوده است مانند گزنفن نویسنده و اهل قلم که این داستان را برای تاریخ نوشته و گذاشته است. این گزارش هر چند قدری خشک و بی‌دورنما و ناپخته است اما زنده و روشن و گاهی دلکش است. هنگامیکه تاریخ‌نویسی قدیم را در نظر می‌آوریم و می‌بینیم که چقدر بی‌عمق و بی‌جان و سطحی و مبتذل چیز مینوشته‌اند، آنوقت بارزش «بازگشت» گزنفن و تاریخ بیهیقه خودمان می‌میریم که بویی از معنی واقعی تاریخ داشته‌اند. این است که کتاب بازگشت در نوشته‌های تاریخی یونان قدیم يك تألیف اصیل و بلکه یگانه بشمار میرود.

چند کلمه از زندگانی گزنفن که لابد خوانندگان این مقاله اکنون که بدینجا

گزنفن کیست؟ رسیده‌اند بدانستن آن علاقه‌مند هستند.

گزنفن اهل محله ارکیا در شهر آتن و فرزند يك خانواده توانگر و اشرافی بوده است. ولادتش را بسال ۴۳۰ پیش از میلاد و وفاتش را بسال ۳۵۰ حدس میزنند.

گزنغن هم از مبادی عمر ذوق اسب سواری و شکار داشته و در همان اوقات با سقراط آشنا شده است. آغاز ارتباطش را با سقراط چنین میگویند که روزی سقراط او را در کوچه دید در سیمایش آثار نجات یافت، با عصای خود او را بر او رسد کرده گفت لوازم زندگی را کجا میفروشند؟ گزنغن جایی را نشان داد، سقراط دوباره پرسید: برای آنکه شخص انسان با شرفی بشود کجا باید رفت؟ گزنغن جوابی نداشت، پس سقراط گفت: بدنبال من بیا تا بتوبیگویم.

در سال ۴۰۱ هنگامیکه کوروش بیهانه سر کوب اهالی یسیدنی و در واقع برای جنگ با برادر خود اردشیر مشغول گرد آوردن لشکر بود بشرحی که پیش یاد شد، مردی یونانی نامش پروکسن که در دربار کوروش جا داشت و با گزنغن هم دوست بود او را شرکت در آن لشکر دعوت کرد. گزنغن با سقراط مشورت کرد، سقراط او را با ستغاره از غیسکوی معبد **دلف** اشاره کرد، گزنغن استغاره بی بدین صورت بمعبد داد: برای کلبایی در این سفر بکدام خدا باید قربانی داد. با این طرز استغاره معلوم بود که میل دارد باین سفر برود و رفت. دولت برای تمایل گزنغن باین سفر ذکر میشود یکی کاسبی و پول در آوردن، دوم تنفیری که از شهر آتن وطن خود داشت زیرا حکومت دموکراتیکی که پس از اخراج اشغالگران اسپارتی در آن شهر برقرار شده بود پسند طبع اشرافی گزنغن نبود. بهر حال او با لشکر رفت و بالشکر بازگشت، هم پول آورد و هم افتخار. ولی شهر آتن همچنان بر اش ناسازگار بود خاصه اکنون که استاد عزیزش سقراط را هم کشته بودند و شاگردان او همه متواری شده بودند از آنکه مجال ماندن در آتن نداشتند. در این موقع باز دعوتی برای گزنغن پیش آمد، دعوت آژه ژیلایس پادشاه اسپارت که برای جنگ ایران با آسیامیرفت. گزنغن در کاب او با زروانه آسیا شد ولی این سفر ب نتیجه بی نرسید زیرا در این موقع بتأثیر پول پادشاه ایران دوشهر آتن و تب برضد اسپارت قیام کردند دولت اسپارت ناچار سردار خود را از آسیا باز خواند. جنگ میان آتن و اسپارت در گرفت و گزنغن نیز در آن شرکت کرد، با اسپارت برضد آتن. بدین طریق شاگرد سقراط، شاگرد فیلسوفی که قیام برضد میهن را گناه بزرگه بشمرد و اطاعت کور کورانه نسبت بمیهن را همیشه دستور میداد، شاگرد سقراط بروی وطن خود شمشیر کشید، لاجرم حکومت آتن او را از همشهریگری خود اخراج و محکوم بدورزیستن از وطن کرد. او هم با اسپارت رفت، در ناحیه **اسکیلوست** در جایی که دولت اسپارت باو بخشیده بود اقامت گزید و با پولیکه از سفر آسیا آورده بود در آنجا زمینهایی خرید و معبدی برای **الاهه آرتیمیس** ساخت و در آنجا اوقات خود را بسواری و شکار و زراعت و تألیف کتاب میگذرانید تا آنگاه که مردم شهر **اله** در جنگ با اسپارت **اسکیلوست** را ویران کردند، گزنغن بکرت رفت و تا آخر عمر در آنجا اقامت داشت و با آنکه حکومت آتن حکم تبعید او را بعدها لغو کرده بود او از خاک اسپارت بیرون نرفت زیرا شکل حکومت اشرافی آنجا را دوست میداشت. با وجود این رنجشها که از آتن داشت در جنگی که میان تب و آتن در گرفت گزنغن بیاری آتن شتافت و حتی یکی از دو پسرش که درسواره نظام آتن خدمت میکردند در آن جنگ کشته شد، شهر آتن برای پسر عزای مفصلی گرفت و از این پیداست که گزنغن در آن هنگام نزد آتنیها شهرت و حرمت زیادی داشته است.

محقق فرانسوی ماسکره میگوید: «گزنغن پیش از هر چیز مرد متنوع نویسی است و در این صفت نخستین کسی است که ما در تاریخ قدیم میشناسیم. سرباز است، فرمانده لشکر است، مرد سواری و شکار است، مورخ و رمان نویس و فیلسوف است، رئیس خانواده و دانشمند اقتصاد دان است. چنین تنوعی در توسیدید دیده نمیشود هر چند گزنغن در قدرت فکر و برجستگی و جسارت انشا بیایه توسیدید نمرسد. گزنغن مردی است بسیار با هوش و روشن بین که بهر چیزی که چشمش

میافتد توجه میکند و میخواهد دیگران را هم بدان متوجه سازد. کار و کوشش را بهر شکلی که باشد دوست میدارد. بسیار مذهبی است و بر طبق معتقدات زمان خود تصور میکند که دائماً با خدایان در تماس است، پیش از هر اقدام بکاری با آنها مشورت میکند و گاهی برای آنکه جواب خدایان با تصمیمی که خود از پیش گرفته است مخالف در نیاید در استخاره و مشورت حبله بکار میرسد (۱) و این گواه آن است که اراده استواری داشته است. دارای روحی بسیار معتدل و مستقیم بوده که خفقان شک و تردید در آن وجود نداشته است. نظم و متدراهم در زندگانی دوست میداشته است هم در انشا و نگارش، از روشنی و آسان رویی که در اندیشه اش هست تحقیق و تجزیه برایش آسان است. اهل عالم معقولات و مجردات نیست ولی چون در موضوعهای واضح و بیش یا افتاده هم بحث را دوست دارد و از هر موضوعی بخیال خود میخواهد نتیجه‌هایی استنباط کند بدین جهت تطویلات بلاطالک و خسته کننده دارد. اما ملامتش نکتم زیرا چیزهایی که امروز پس از چندین قرن برای ما بيمزه و مبتذل شمرده میشود شاید در زمان او هنوز ارج و اهمیتی داشته است. «بچه‌ها بچیزهایی شیفته میشوند که مردم سالمند بانها حتی نگاه نمیکنند» (۲).

گزرفن از نظر زبان و سبک سخن‌یکی از نویسندگان درجه اول یونان قدیم محسوب میشود. با وجود اعتراضی که از جهت استعمال الفاظ ولایاتی همدوش با الفاظ شعری برانشای او کرده اند محل تردید نیست که در زبان آتیک، یعنی یونانی بلهجه آتئی، پس از افلاطون اثر نویسی بهتر از گزرفن چیز ننوشته است. نزد نویسندگان قدیم معروف است که یونانها گزرفن را بواسطه شیرینی نوشته هایش موز آتئی و زنبور عسل آتن مینامیدند. دیورن لائرس میگوید میان گزرفن و افلاطون در نویسندگی رقابت و همچشمی بود. قدر مسلم این است که انشای گزرفن هنرمندیها و شیرین کاریهای افلاطونی را ندارد اما از جهت سادگی و روانی و روشنی و نظم منطقی ممتاز است. گزرفن بعلم دلیستکی که بعلم اخلاق داشته نظرش همیشه بسو: مندی مطلب بوده نه باعجاب خواننده، چنانکه خود او در رساله «شکار» بدان تصریح دارد، و هیچ پیرامون تکلف و تصنع و شیرین کاری نمیکشته است. از این است که در مدارس زبان یونانی را برای مبتدیان از نوشته‌های گزرفن آغاز میکنند و مخصوصاً از کتاب بازگشت او که از سادگی و روانی چنان است که نوآموز زبان بدت کمی با آن مانوس میشود و زیبایی آن را احساس میکند و این چیزی است که نگارنده این مقاله خود در هنگام تحصیل زبان یونانی در مورد خود تجربه کرده‌ام.

گزرفن این خوشبختی را هم دارد که از تألیفاتش هیچ يك از میان نرفته و همه امروز موجود است اضافه بر نوشته‌هایی که باو نسبت داده‌اند و از او نیست. تألیفاتش عبارت است از: بازگشت، تربیت کورش، اخبار یونان، خاطرات سقراط، بزم، بحث اقتصادی، شکار، فرمانده سواره نظام، سوارکاری، احتجاج سقراط، درآمدها، هیرون، آرزویلاس، سازمان حکومت اسپارت. در صحت انتساب کتاب اخیر شککی بوده که امروز نیست چنانکه امروز مسلم شده است که کتاب موجود موسوم بجهوری آتن که از قدیم بگزرفن نسبت داده اند و حتی دیورن لائرس هم تصدیق کرده است از گزرفن نیست.

(۱) اشاره است باستخاره مبددلف که در چند سطر پیش گفته شد.

(۲) ماسکره‌ی، مقدمه کتاب بازگشت (بفرانسه)، چاپ بل لتر، ص ۱ و ۱۲۱

زبان فارسی هم بآثار گزنفن خالی از سابقه آشنایی نیست. از کتاب **گزنفن در زبان فارسی** باز گشت قطعه‌هایی در کتاب تاریخ مفصل مشیرالدوله در جلد دوم ترجمه و نقل شده است گاهی عیناً و گاهی بصورت اختصار و تلخیص. حتی قسمت دوم کتاب یعنی فصول مربوط بياز گشت که در واقع ربطی بتاریخ ایران ندارد بتفصیل در آن کتاب آورده شده است. بنابراین میتوان گفت قسمت هفده کتاب در تاریخ مشیرالدوله موجود است. اما این که ترجمه کامل و جداگانه‌یی هم از کتاب شده باشد من اطلاع ندارم جز آنکه در پشت کتابی بنام مرآت العالم که در سال ۱۳۱۵ قمری در تهران چاپ شده (چاپ سنگی) و مؤلف آن «عماد السلطنه حسینی میرزا» نام برده شده است این عبارت را می‌بینم و گویا بخط خود مؤلف است که با مرکب چاپ نوشته است «... اگر خداوند توفیق داد دوسه جلد کتاب دیگر که تا حال نوشته شده بطبع خواهیم رساند و آنها یکی ترجمه کتاب باز گشت ده هزار یونانی است از زوری تصنیف اگزونوفون (کذا) مورخ مشهور یونان با شرح و بسطی کافی که اغلب جمعیات و مطالب ناصحیحی که از زوری اغراض بواسطه حب وطن مورخین یونان در حق ایرانیان و سلاطین عظیم الشان این مملکت گفته‌اند با تالیل و براهین موجه رد کرده و ثابت نموده‌ایم که اغلب آن مطالب اغراق و خالی از صحت است». در مقدمه کتاب چاپ شده «سیروس نامه» که ذکرش خواهد آمد مترجم آن نوشته است که کتاب «رجعت ده هزار نفر» راهم او از فرانسه بفارسی ترجمه کرده و «امید است بطبع برسد». با این دو خبر باید گفت که از کتاب باز گشت دوترجمه فارسی کامل پیش از مشیرالدوله شده است اما این ترجمه‌ها واقعاً موجود باشد یانه معلوم نیست زیرا در کشور ما دیده شده است مؤلفین کتابهایی را بعنوان «تحت طبع است» معرفی میکنند که هنوز یک سطر آنرا بقلم نیاورده‌اند.

ولی «تربیت کورش» گزنفن مستقلاً بفارسی ترجمه و چاپ شده است باسم «سیروس نامه یا کتاب داستان تربیت کورش» و در تهران بسال ۱۳۴۳ قمری چاپ شده است. مترجم «ضیاءالدین صاحب دیپلم از مدرسه علوم سیاسی و منشی و مترجم وزارت جلیله امور خارجه» در مقدمه کتاب ذکر کرده است که این ترجمه بامر سردار اسعد و از زبان فرانسه بعمل آمده است. از مترجم بانی باید سیاس داشت که کار خوبی در حدود توانایی خود انجام داده‌اند اما این ترجمه بسیار لغت و برهنه است در صورتی که این جور کتابها را که مال قدیم و مربوط بگذشته‌های بسیار دور است حتماً باید باحواشی و تعلیقاتی چاپ کرد که خواننده بتواند از کتاب بهره‌مند بشود.

بهر حال در نوشته‌های گزنفن چیزهای خواندنی زیاد است و اگر فضایی ما فرصتی پیدا کنند و بخوانند و گاهی «هدیه اصحاب را» چیزی از آن به معرض انتشار بگذارند کار خوبی خواهد بود.

